

لاپیشخواران

«شهید سید عباس موسوی»
از منظر یک دوست دیرین

قهرمان مقاومت اینچنین می‌زیست

■ سمانه صادقی



اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از عنوان آن هویداست، «شهید سید عباس موسوی، در حافظه شیخ محمد علی

خاتون» را بازمی‌نمایاند. این اثر از سوی غیاده ماجد به نگارش درآمده و کریم اسدی اصل آن را به فارسی برگردانده و انتشارات سوره مهر، روانه بازار کتابش کرده است. تانمای ناشر در توصیف مضمون و محتوای این مجموعه به نکات پی‌آمده اشارت برده است: «قلبی که دیوار فرو ریخت، به نوپسندگی غیاده ماجد و ترجمه کریم اسدی اصل، درباره شهید سیدعباس موسوی دومین دبیرکل حزب‌الله لبنان است. او در سال‌های اول فعالیتش در کنار نیروهای فلسطینی با اسرائیل جنگید و وقتی برای تحصیل به عراق رفت، با رژیم بعث به مقابله برخاست و هنگامی که به لبنان برگشت، با تشکیل حزب‌الله به صورتی جدی تر وارد نبرد با اسرائیل شد. موسوی از مؤسسان دومین دبیرکل حزب‌الله لبنان بود. او که در ۱۶ فوریه ۱۹۹۲، برای شرکت و سخنرانی در مراسم سالگرد شهادت شیخ راغب حرب به روستای جیشیت رفته بود، در راه بازگشت و به‌علت حمله هلی‌کوپترهای اسرائیل به خودروی حامل او همراه با همسر و فرزندش به شهادت رسید. در مقدمه کتاب آمده است: واما آن قلب، قلب کیست که فرو ریخت؟! برای چه دیوار؟! اینجا پرسش‌هایی است که در صفحه‌های پیش‌رو از زبان شیخ بزرگوار به آنها پاسخ داده می‌شود. شیخ ما هرگز برای حضور در قرارهای دیدار – که برای انجام مصاحبه‌ها مشخص کردیم- تعلل نمی‌کرد و با هر وضعیتی سر قرار‌ها حاضر می‌شد. آن روز را هرگز فراموش نمی‌کنم، او در حالی آمد که بیماری و خستگی



امانش را بریده بود. عمامه‌اش را برداشت و نفسی تازه کرد و برآمده مصاحبه‌اصرار ورزید. گویی بزرگی مسئولیت استخراج داستان‌ها و حوادث را از گنجینه حافظه‌اش احساس می‌کرد. آن زمان بود که عمق رابطه او با سیدعباس را فهمیدم، رابطه‌ای که به ایجاد جنبش مقاومت منجر شد. این جنبش از حوزه علمیه امام‌زمان (عج) در شهر بعلیک و با افرادی معمولی آغاز شد، تا آنکه امروز بعد از گذشت حدود ۳۷ سال، به اندازه‌ای در اوضاع سیاسی و نظامی عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مؤثر است که نمی‌توان آن را دست کم گرفت...» در بخشی از «قلبی که دیوار فرو ریخت» چنین می‌خوانیم: «روزی یکی از شیوخ به دیدارش آمد تا درباره مسائل و امور حوزه با او صحبت کند. شیخ، شب‌زنده‌دار حرفه‌ای بود و فقط نزد یک صبح می‌خوابید! سیدعباس با او شبنشینی کرد تا آنکه ساعت یک نیمه‌شب شد و سید در عالمی دیگر سیر کرد! شیخ به سید گفت: می‌خواهم نظرت را درباره مسئله‌ای ببرسم. سید گفت: البته بفرما. شیخ چند دقیقه حرف زد، سپس از سید پرسید: نظر شما درباره برنامه حوزوی‌ای که پیشنهاد دادم، چیست؟ سید گفت: نظر من این است که روی دیوار پشت منبر، یک طاقچه بزنیم و عکس امام خمینی را روی آن بگذاریم! شیخ متوجه حرف‌های سید نشد و با تعجب گفت: سید چه می‌گویی؟ منبر چه ربطی به موضوع من دارد؟ خوایی؟ سید بلافاصله متوجه شد و برای اصلاح وضعیت گفت: ای شیخ، تو به شب بیداری عادت داری، اما من طاقان این کار ندارم! بعد هر دو باهم خندیدند. آن لحظه سیدعباس هنگام چرت‌زدن در خواب می‌بیند که وارد حسینیه روستایش، النبی‌شیت می‌شود و وقتی به منبر نگاه می‌کند، با خود می‌گوید: چرا یک طاقچه روی دیوار پشت منبر درست نکنیم تا عکس امام خمینی را روی آن قرار دهیم؟...»

■ احمد رضا صدری

روژهایی که بر ما می‌گذرد، مصادف با سال‌روز شهادت علامه سیدعباس موسوی، همسر و فرزند اوست. وی در ایجاد زمینه برای قوام بخشیدن به مقاومت اسلامی در لبنان، نقشی مهم و تاریخی داشت و شهادت وی نیز بستر ساز توسعه حزب‌الله لبنان شد. اینک وی و جانشین لایق و بر صلابتش علامه شهید سید حسن نصرالله، در محضر صهیونیسم و حامی آن امریکا هستند. مقالی که در پی می‌آید در صدد است تا با استناد به روایات چهار تن از نزدیکان آن بزرگ به تبیین سیره اخلاقی، اجتماعی و سیاسی وی بپردازد؛ امید آنکه علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■■■

■ او به دست امام موسی صدر به سلک روحانیت درآمد

سخن در باب سرشت و سرنوشت شهید سیدعباس موسوی را با نظر به بستر خانوادگی و تربیتی وی آغاز می‌کنیم. در این‌باره، اعضای خانواده وی روایت‌هایی خواندنی به تاریخ سپرده‌اند. از آن جمله است خاطرات حاج علی موسوی پدر شهید که ورود او به حوزه علمیه امام موسی صدر در شهر صور و تحصیلاتش را اینگونه بازگو ساخته است: «یک روز امام موسی صدر در منطقه الشیخ در جنوب بیروت به دیدن عمه‌زاده من آمد. به او گفتم پسر سیدعباس، داش می‌خواهد که درس طلبگی بخواند. امام موسی‌صدر در پاسخ به من گفت که او را به شهر صور در جنوب لبنان ببرم از او امتحان بگیرد و ببیند که آیا آمادگی و استعداد این کار را دارد یا نه؟ سیدعباس از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شد، چون همیشه آرزوی دیدار با امام موسی‌صدر را داشت. بالاخره او را به شهر صور بردم و امام‌صدر خودش از او امتحان گرفت و به من گفت که فرزندم بسیار باهوش و با استعداد است و به

«**سید حسن موسوی: «در مقطعی که برادر من به دبیر کلی حزب‌الله انتخاب شد، مدتی به لبنان آمدم؛ فکر می‌کردم که دیگر باید وضعیت مالی او خوب شده باشد، اما دیدم که او و همسرش در منزل حتی فرش ندارند! همسرش به من گفت: سید فرش خانه را به یک نیاز مند داده است! لذا به بازار رفتم و برای‌شان فرش خریدم! من حتی تا روز خاکسپاری سید خبر نداشتم که فرزندان او لباس مناسب ندارند!...»**



شهید سیدعباس موسوی، دبیر کل سابق حزب‌الله لبنان

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳

شهید سید حسن نصرالله: «شهید موسوی معتقد بود حضورش در بین رزمندگان به آنها انگیزه می‌دهد که با شجاعت بیشتری دفاع کنند. رزمندگان مقاومت برای بیرون بردن سید از صحنه به من متوسل شدند. من بی‌درنگ از ایشان خواهش کردم تا از منطقه جنگی عقب‌نشینی کنند. تردید ندارم که اگر شورای رهبری حزب‌الله اجازه می‌داد، او تفنگ به دست می‌گرفت و مثل یک رزمنده معمولی می‌جنگید!...»

«شهید سیدعباس موسوی و بستر سازی برای توسعه حزب‌الله لبنان»
در آینه ۴ روایت

سید در میانه میدان فرماندهی می‌کرد

این ترتیب، سیدعباس در حوزه علمیه امام‌موسوی صدر در شهر صور مشغول به تحصیل شد. از آن بعد سیدعباس هر وقت به زادگاهش برمی‌گشت، علاقه‌مندان را جمع می‌کرد و به آنها درس طلبگی می‌داد. چندی بعد سید عباس، از سوی امام‌موسوی صدر معمم شد. بعد از مدتی هم آمد و گفت که ایشان می‌خواهد عده‌ای را برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه نجف بفرستد. من هم موافقت کردم. امام موسی صدر برای پسرعمویش شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر نامه‌ای نوشت واز او خواست که شخصاً آموزش سیدعباس را به عهده بگیرد. موقعی که سیدعباس به حوزه علمیه نجف رفت، در واقع نقش واسطه بین این دو بزرگوار را به عهده گرفت و تا مدت‌های طولانی نیز این کار را انجام می‌داد. در ماجرای اخراج لبنانی‌ها از عراق نیز مأموران بعثی به منزل او در نجف حمله بردند تا سیدعباس را بازداشت کنند، ولی او خوشبختانه به لبنان آمده بود. روحانیون لبنانی برایش نامه نوشتند که به عراق برگردد. او هم در زادگاهش ماند و به ایفای وظایف دینی و سیاسی‌اش پرداخت، چیزی که از مدت‌ها قبل مترصد آن بود. بنابراین او در ماجرای دستگیری‌های عراق با مشکلی مواجه نشد...»

■ **مهر و کمک بی‌شائبه وی به مردم اورا متمایز می‌ساخت**

سیدحسن موسوی برادر شهید سیدعباس موسوی، او را از منطری دیگر معرفی کرده است. می‌توان گفت که وی در شرایطی متفاوت با برادر زیسته و حتی در خلایق و نگاه به موضوعات پیرامونی نیز با وی هم داستان نبوده است. با این همه هنگامی که به بیان خاطرات خویش از آن روحانی خدم و اپشارت می‌پردازد، به نکاتی مهم و جالب توجه اشارت می‌برد: «موقعی که شهید سیدعباس موسوی به دنیا آمد، پدرم برای کار به کویت رفته بود و تنها سالی یک‌بار به خانه می‌آمد! وضع مالی ما چندان خوب نبود و مانند بقیه مردم با محرومیت می‌ساختم. کار



شهید سیدعباس موسوی در کنار شیخ فایم، دبیر کل کنونی حزب‌الله لبنان

منطقی و قانع‌کننده می‌داد و من نهایتاً مجبور می‌شدم تا آنها را بپذیرم. در مقطعی که برادر من به دبیر کلی حزب‌الله انتخاب شد، مدتی به لبنان آمدم؛ چون فکر می‌کردم که حالا دیگر باید وضع مالی او خوب شده باشد، اما دیدم که او و همسرش حتی فرش هم ندارند! همسرش به من گفت: سیدعباس، فرش خانه را به یک نیازمند داده است! این موضوع بسیار برآیم ناگوار بود؛ لذا به بازار رفتم و برای‌شان فرش خریدم. من تا روز خاکسپاری سید خبر نداشتم که فرزندان او کت و پالتو ندارند و در همان روز به بازار رفتم و برای‌شان لباس خریدم. شاید خواندن این نکات، برای خوانندگان شما اعجاب‌آور و حتی غیرقابل باور باشد...»

■ **پروردگارا، مرا به دست شقی ترین افراد به شهادت برسان**

سیره اجتماعی شهید موسوی از آن روی اهمیتی فراوان یافته است که نهایتاً بستر نقش‌آفرینی سیاسی و تاریخی او را فراهم آورد. وی از دوران جوانی به دستگیری از ضعفا و فرودستان اهمیت فراوان می‌داد و از بضاعت مالی مختصر خویش به آنان می‌بخشید. به رفع ظلم و تبعیض بسیار حساس بود و نهایتاً با همین رویکرد در زمره یکی از بنیانگذاران مقاومت اسلامی لبنان و مبارزه رویارویی با رژیم صهیونیستی قرار گرفت. حاج علی موسوی در این خصوص خاطرنشان ساخته است: «او بسیار وارسته و پرهیزکار بود و هر کاری که از دستش برمی‌آمد را برای کمک به دیگران انجام می‌داد. برای من تعریف می‌کرد که یک‌بار در ماه مبارک رمضان به بازار نجف رفته بود تا برای افطار مواد غذایی تهیه کند. در این حال یکی از همکلاسی‌هایش را دیده بود که مستأصل مانده و پولی برای خرید غذا ندارد! او همان یک دیناری را که داشت به او داد و دست خالی به خانه برگشت! همسرش پرسید: خودمان چگونه غذا تهیه کنیم؟ سید جواب داد: خدا روزی‌رسانی است! می‌گفت همین که صدای اذان مغرب بلند شد، مردی با سینی بزرگی از غذاهای متنوع آمد و سراغ خانه او را گرفت! آن غذا به قدری زیاد بود که هم خودشان سیر شدند و هم بقیه‌اش را بین طلاب تقسیم کردند. سیدعباس همیشه در سر سجاده نماز از خدا می‌خواست که شهادت را نصیب او کند. می‌گفت: پروردگارا، مرا به دست شقی ترین افراد به شهادت برسان! دغدغه سید، پاسداری از اسلام و حرکت در خط اصیل آن بود. همیشه جوانان روستای محل اقامت خود را در مسجد جمع می‌کرد و آنان را به تقید به احکام اسلام و مبارزه با ظلم دعوت می‌نمود...»

■ **سلاح به دست می‌گرفت و مانند یک رزمنده معمولی می‌جنگید**

به اذعان بسا مطلعان، اگر بنا بود کسی در باب خصال و ویژگی‌های شهید سیدعباس موسوی سخن بگوید، جانشین دلیر و مدبرش شهید سیدحسن نصرالله بر همه اولویت داشت. چه او از دوران نوجوانی، با نظارت شهید موسوی یالیند و رشادین، سید حسن به مکتبانی نائل شد که استاد وی را بر خویش ترجیح می‌داد و طالب آن بود که شاگردش دبیر کلی حزب الله لبنان را بپذیرد! هر چند که تقدیر برای این استاد و شاگرد هر دو همعادر این مهم شوند و نهایتاً نیز با خون خویش حقانیت این مسیر را تأیید کنند. نصرالله در باب نقش موسوی در دوره پیش از دبیر کلی وی اشاره به نکات ذیل می‌کند: «در روز گذشته بود که در جنوب و به برنامه‌اش را طوری تنظیم کرده بود که هر روز سوره یاسین و آیت‌الکرسی را می‌خواند و هیچ‌وقت از خواندن دعای کمیل غافل نمی‌شد. بسیار خوش اخلاق و سلیم‌النفس بود و کمتر پیش می‌آمد که عصبانی و برانگیخته شود. سعه‌صدر عجیبی داشت و همین امر، موجب جذب بسیاری از مخاطبین شده بود. در دوران جنگ‌های داخلی لبنان، من به کشور آلمان رفتم و در آنجا مشغول به کار شدم. خاطرم هست که در مسافرتی به لبنان موهایم خیلی بلند بودند. سید دید و ناراحت هم شد، ولی ابتدا به روی من نی‌انورد! او گاهی با سکوت خود سخنانش را می‌گفت! در سال ۱۹۷۸ و پس از فوت مادر من به لبنان برگشتم. سید با لباس روحانیت به استقبالم آمد. خاطرم هست که یک‌بار در جوانی از یک روحانی سؤالی پرسیده بودم، اما او با چوب‌دستی به سرم زد و این حادثه، اثری منفی روی من گذاشته بود! به همین دلیل تا مدتی به روحانیت نگاه منفی داشتم! زمانی که سیدعباس مادرم را برای معالجه به آلمان آورد، ضمن صحبت با او از روحانیون انتقاد کردم و گفتم: همه آنها از یک قماش هستند! من سعی کردم با بیان این نوع موضوعات او را تحریک کنم، ولی او همواره لبخند می‌زد و به سؤالاتم پاسخ‌های انگیزه می‌دهد که با شجاعت بیشتری از روستا دفاع کنند و اجازه ندهند تا منطقه به دست سربازان مهاجم اسرائیلی سقوط کند. سرانجام رزمندگان مقاومت، برای بیرون بردن سید از صحنه به من متوسل شدند. من بی‌درنگ به سر صراف رفتم و از ایشان خواهش کردم تا روستا عقب‌نشینی کند. من تردید ندارم که اگر شورای رهبری حزب‌الله اجازه می‌داد، سید تفنگ به دست می‌گرفت و مثل یک رزمنده معمولی می‌جنگید! او همواره اصرار داشت که از مسائل نظامی شناختی از نزدیک و دقیق داشته باشد و در عملیات حمله و کمین در جنوب لبنان شرکت کند. ایشان همیشه در مناطقی حاضر می‌شد که دور از خطوط مقدم جبهه نبود و تا جایی که فرماندهان مقاومت اجازه می‌دادند، در اتاق عملیات و مدیریت عملیات شرکت و برادران رزمنده را بدرقه می‌کرد. همیشه

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۷۵۲۹

آخرین کسی بود که رزمندگان با او خداحافظی می‌کردند و اولین کسی بود که پس از بازگشت از رزمندگان استقبال می‌نمود. اکثر اعضای شورای رهبری حزب‌الله و خود من آرزو داشتیم که ایشان این سمت را بپذیرد، اما چندین‌بار مخالفت کرد و زیر بار نرفت! بنده همیشه به داشتن چنین استادی، افتخار می‌کردم و رابطه ما بسیار صمیمی بود. در دوره‌ای که با هم درس می‌خواندیم، برای آموزش من تلاش بسیار کرد. گاهی اوقات مرا دستیار خود می‌پنداشت و علاقه داشت که من دبیر کل بشوم و ایشان از بنده پشتیبانی کند! این نشان از خلوص و مسندگری وی داشت...»

■ **سعی داشت تا پلکانی باشد که دیگران به مدد آن از تقایمی‌یابند**

دکتر حسین دهقان، ریاست کنونی بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی در آغاز بن سالیان تأسیس حزب‌الله لبنان در زمره باران و مشاوران شهیدان سیدعباس موسوی و سیدحسن نصرالله بوده و از سیره آنان، یادمان‌ها و خاطراتی ارجمند اندوخته است. او چگونگی تعامل شهید موسوی با مردم جنوب لبنان و نیز اعضا و رزمندگان حزب‌الله را به شرح پی آمده توصیف کرده است: «ساختار شخصیتی این شهید بزرگوار، مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و دینی بود. ایشان همواره تلاش می‌کرد تا رفتار و رهاکار، هایش بر این موازین منطبق باشند و کوچک‌ترین راو‌به‌ای نسبت به آن پیدا نکند. سیدعباس، یک شخصیت به تمام معنا فرهنگی و اجتماعی بود. ایشان در برابر خودی‌ها دلسوز و مهربان و نسبت به غیر خودی‌ها و دشمنان، بسیار سختگیر و قاطع بود. تواضع فوق‌العاده‌ای داشت و زندگی را با ساده‌زیستی و تعامل با جامعه ادامه می‌داد. خود را وقف خدمت به مردم کرده و نماد کامل ایثار و فداکاری بود.

شهید موسوی برای کادر سازی و توسعه نیروی انسانی حزب‌الله تلاش فراوانی مبذول داشت. هرگز دیگران را پلکانی برای بالانشینی خود نکرد، بلکه سعی داشت پلکانی باشد که دیگران به مدد آن ارتقا می‌یابند. سید خود را به شدت مسئول می‌دانست و سعی می‌کرد که دیگران را راهنمایی کند تا نقایص خود را رفع کنند. از سوی دیگر، همیشه برای شنیدن انتقادات آمادگی داشت. دائماً آماده بود تا به هر کسی که به او نیاز باشد، کمک کند. مسئولیت‌ها را با سعه‌صدر می‌پذیرفت و خود را وقف کار و تلاش برای نیل به هدف می‌کرد تا آنها را به نحو احسن به انجام رساند. او در همه جبهه‌های خطرناک رزم جنوب لبنان حضور داشت و به رزمندگان روحیه می‌داد و سعی می‌کرد که از نظر معنوی آنان را تربیت و تقویت کند. سید در جبهه‌ها، کلاس درس اخلاقی و خودسازی بر گزار می‌کرد تا از رزمندگان، مجاهدان شجاع و مؤمن بسازد. او تلاش می‌کرد تا نیروهای حزب الله را بطوری تربیت کند که علاوه ب سلاح جنگی، به سلاح ایمان و عقیده هم مجهز باشند. سیدعباس موسوی، عاشق حضرت امام و پرور ایشان بود.

او به رغم این مهم سعی می‌کرد تا خواسته عموم شیعیان را برآورده کند و این جامعه را در فضای سیاسی لبنان، یکپارچه و فعال نگه دارد. تلاش او بر این متمرکز بود تا با محافل و شخصیت‌های شیعه لبنان، ارتباط پویا و سازنده‌ای داشته باشد و زمینه‌های رفع اختلافات را فراهم و بین شیعیان و اهل سنت، برادری و صمیمیت ایجاد کند؛ وی در این زمینه نقش بی‌بدیلی داشت. حرکت و پیشرفت حزب‌الله برای او امری بسیار مهم بود. همواره سعی می‌کرد تا موقعیت این شکل در جامعه لبنان استحکام پیدا کند. با این همه سید این تلاش را تا داشت که نگذارد اصول و ارزش‌ها فدای مصلحت بشوند. به اصالت خانواده در جامعه ایمان و با همسر و فرزندانش، رفتاری بسیار صمیمانه داشت. روابط خوب خانوادگی، مبتنی بر تفاهم کم‌نظیر از جلوه‌های زیبای زندگی او بود. یکی از نشانه‌های این رابطه لطیف، در شهادت او به همراه همسر و کودکان خود را نشان داد. در نهایت باید به این نکته نیز اشاره کرد که شهید سیدحسن نصرالله، همواره خود را شاگرد شهید سیدعباس موسوی می‌دانست. خود سیدعباس موسوی نیز به شکل مداوم یاد او ری می‌کرد که عمل‌آبرای سیدحسن نصرالله در این زمینه بسیار بارز بوده و درباره سلامتی و شرایط تحصیلی او در نجف مراقبت داشته و برای شکل‌گیری شخصیت انقلابی وی نیز حساسیت زیادی نشان می‌داده است. با این همه، مختصات شخصیتی و کارکرد سیاسی – اجتماعی این دو با یکدیگر تفاوت‌هایی داشت. سیدحسن در حوزه مسائل امنیتی و نظامی، بسیار جدی و فراگیر عمل و به شدت اصول مربوط به این حوزه‌ها را مراعات می‌کرد. در زمینه مسائل سیاسی نیز سیدحسن همواره یکی از عناصر جدی سیاسی و انقلابی لبنان قبل از تشکیل حزب‌الله بود. تفاوت دیگر، قدرت تحلیل سیدعباس و مدیریت سیدحسن نسبت به توان و منش اداری سیدعباس بود. سید حسن قادر بود که فضای رهبری را با فضای مدیریت ادغام کند و در تمام جوانب تمشیع امور، تحلیل چشم‌انداز آینده، بسیج منابع و امکانات و همچنین بیان و سخن، یک سرپرست توانمند بود. سیدحسن نصرالله بهترین جانشین برای سیدعباس موسوی و با توجه به شرایط آن مقطع، یک انتخاب طبیعی بود. شهادت سیدعباس، اقبال بسیار گسترده‌ای را نسبت به حزب‌الله وجود آورد و متأثر از آن این شکل توانست ده‌ها برابر رشد کند...»